



شماره بیست و سوم

بهار ۱۳۹۲

صفحات ۱۴۸-۱۲۳

بررسی و تحلیل انسان آرمانی در رمان سمفونی مردگان

دکتر سعید بزرگ بیگدلی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

دکتر قدرت‌الله طاهری

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی تهران

خدیجه اسفندیاری*

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

انسان و شناخت ویژگی‌های او از دیرباز، از آموزه‌های زرتشت تا تأملات خردورزان متفکران اسلامی و مسیحی، از فلاسفه یونان و روم تا هند و چین، همواره مورد توجه بشر بوده‌است. جوامع انسانی در طول حیات خود با گفتمان‌هایی گوناگون مواجه بوده‌اند که غلبه هر یک از آنها تعیین‌کننده مسیر آنها در رشد یا فرو افتادن در ضعف بوده‌است. در دوران معاصر نیز گسترش اندیشه‌های لیبرالیستی، ناسیونالیستی، سوسیالیستی و اسلامی، منجر به حاکمیت گفتمان‌های برخاسته از این اندیشه‌ها شده‌است. از جمله گفتمان‌های فکری دوران معاصر، لیبرالیسم است. در این ایدئولوژی، انسان آرمانی ویژگی‌هایی چون فردگرایی، آزادی، خردگرایی، برابری، تساهل و مدارا دارد. در این جستار پس از تعریف این مکتب فکری، با روش توصیفی-تحلیلی، انسان آرمانی این گفتمان در رمان سمفونی مردگان بررسی می‌شود.

واژگان کلیدی: انسان آرمانی، سمفونی مردگان، گفتمان لیبرالیستی، ادبیات داستانی فارسی

*kh_esfandiari22@yahoo.com

نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسؤل:

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۱۱/۲۳

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۲/۲

۱- مقدمه

انسان‌های متعالی و بزرگ همیشه در نزد جوامع انسانی مورد احترام بوده‌اند و همواره از آنها به نیکی یاد می‌شود، زیرا گرایش به بزرگی و عظمت و کمال، از ذات آدمی سرچشمه می‌گیرد. به هر یک از مکتب‌ها، مذهب‌ها و نظام‌های فکری و فلسفی که توجه شود، ردپایی نمایان از انسان آرمانی و ترسیم ویژگی‌های او به چشم می‌خورد. در پاسخ به چرایی این جستجو می‌توان گفت: «اولاً میل به کمال که در ذات آدمی نهفته است و انسان را به سوی کمال می‌کشاند، او را به جستجوی انسان برین کشانده‌است تا در وجود او کمال خویش را ملاحظه کند؛ ثانیاً دوری از نقص و حقارت و پرهیز از ضعف و زبونی که به گفته بعضی از روان‌شناسان چون آلفرد ادلر از نیازهای اساسی آدمی است، انسان را بر آن داشته تا در جستجوی وجود کاملی که خالی از نقص‌ها و ضعف‌هاست برآید» (نصری، ۱۳۷۶: ۵-۴). لیبرالیسم نیز به‌عنوان یک مکتب فکری، فرهنگی و سیاسی، به این موضوع توجه داشته و با توجه به مبانی نظری و فکری خود، در ترسیم چهره چنین انسانی در سایه جامعه آرمانی مورد ادعای خود کوشیده‌است.

دربارهٔ رمان *سمفونی مردگان* کتابی با عنوان *از خشم و هیاهو تا سمفونی مردگان* نوشتهٔ جواد اسحاقیان (۱۳۸۷) به چاپ رسیده‌است که تأملی است بر زمان و ذهن در این دو اثر. نویسنده گزاره‌های جامعه‌شناختی هر دو اثر را می‌کاود و با رمزگشایی از استعاره‌ها و مجازها، مخاطبان را به تأملی دیگر و بازخوانی هر دو رمان دعوت می‌کند. الهام یکتا مهویزانی (۱۳۸۴) نیز به بررسی لایه‌های زیرین معنایی این اثر در کتابی با عنوان *ازل تا ابد می‌پردازد*. در نقد و تفسیر این رمان چند مقاله نیز نگارش یافته‌است؛ از جمله مقاله‌ای با عنوان «تصنیفی ناهماهنگ» نوشتهٔ محمد بهارلو (۱۳۶۹) که در آن منتقد ضمن بیان تیزبینی‌های نویسنده و غنای مضمون، رابطهٔ بین نویسنده و خواننده را مخدوش می‌داند و رمان را از نظر شیوهٔ جریان سیال ذهن به چالش می‌کشاند. حورا یآوری در مقاله‌ای با عنوان «گوش سوم روان‌کاو و تکنیک‌های روان‌کاوی در ادبیات داستانی ایران» (۱۳۸۶)، ضمن بررسی زمان و مکان وقوع داستان، رمان را در سه زمینهٔ جدا از هم و به هم پیوسته ساختار بیرونی و درونی، درون‌مایه و موضوع و تکنیک و شگردهای تحلیلی بررسی می‌کند. او معتقد است نویسنده از مکانیزم‌های ناخودآگاه دفاع

روانی، از روش‌های درمان روانی و فضای جلسه روان‌کاوی سود جست‌ه‌است. سیمین بهبهانی (۱۳۷۰). نیز در نقدی که بر این رمان نوشته، به تفاوت‌های بین این رمان و رمان خشم و هیاهو اثر فاکنر پرداخته‌است. وی پس از آن رمان را از نظر زمان بیرونی و درونی بررسی می‌کند و همچنین ریخت و ساختار آن را مورد توجه قرار می‌دهد.

۲- لیبرالیسم

در منظر اندیشمندان، لیبرالیسم به جریان‌های اصلی، ارزش‌ها و نهادهایی اطلاق می‌شود که نزدیک به دو‌یست سال بر جهان غرب سیطره داشته‌است و در آن، مردان و زنان آزاد تصور می‌شوند و حقوق فردی محفوظ است، دولت‌ها محدودند و حکومت قانون و دولت مبتنی بر حقوق، نهادهایی ضروری به شمار می‌روند. در واقع امروزه لیبرالیسم به مثابه نوعی ایدئولوژی یا اصول اخلاقی، با گستره‌ای وسیع، مطرح است (آربلاستر، ۱۳۷۷: ۵).

اصطلاح لیبرالیسم از ریشه لاتینی «liber» به معنی آزادی است. مفهوم اصلی ایدئولوژی لیبرال، آزادی شهروندان در سایه حکومت محدود به قانون است (بشیریه، ۱۳۸۲: ۱۲۴). لیبرالیسم چیزی بیش از یک مجموعه ارزشی است. ارزش‌های آن بر متافیزیک خاص خود استوار نیست، بلکه بر مسند نظریه‌ای از ماهیت جامعه و انسان قرار دارد (آربلاستر، ۱۳۷۷: ۱۷). لیبرالیسم در حوزه اجتماع است که معنای کامل خود را بازمی‌یابد و به‌طور عینی در روابط فرد با هم‌نوعانش خود را می‌نماید (بوردو، ۱۳۸۳: ۱۴).

پیروان این مکتب با توجه به تفسیری که نسبت به انسان و سرشت او دارد، انسان را بهره‌مند از عقل و خرد می‌دانند و معتقدند فرد، تنها در سایه آزادی می‌تواند به حکم خرد خود، چنان‌که می‌خواهد زندگی کند. سلب آزادی به معنی نفی خردمندی است و نفی توان خردورزی، به نفی آزادی او می‌انجامد. آزادی فرد ضامن تأمین مصالح فرد و جمع، و لازمه شأن و شرف آدمی در مقام موجود خردمند است (بشیریه، ۱۳۸۲: ۱۲). بر این اساس، اندیشه و ایدئولوژی لیبرال، مخالف دخالت دولت یا هر نهاد دیگری در زندگی جمعی و از جمله اقتصاد، فرهنگ، دین و غیره است.

عقل ابزاری است که دولت لیبرال با آن حکومت می‌کند. دیدگاه‌های مذهبی، اخلاقی یا متافیزیکی مردم هرچه باشد، از آنها انتظار می‌رود در حوزه سیاسی از طریق استدلال

عقلی و با نگرش‌های معقول عمل کنند و استدلال‌های مشروعیت‌بخشی که به مردم ارائه می‌شود تا رضایتشان گرفته شود، باید مبتنی بر عقل باشد (همپن، ۱۳۸۰: ۳۱۴-۳۱۱). آزادی و فردگرایی دو مؤلفه سازنده لیبرالیسم به شمار می‌روند. آزادی از دید لیبرالیسم، وسیله رسیدن به یک هدف متعالی‌تر نیست، بلکه فی‌نفسه عالی‌ترین هدف است (آربلاستر، ۱۳۷۷: ۸۲ و ۸۳). از دیدگاه این گفتمان، آزادی، ذاتی سرشت انسان شمرده می‌شود (بوردو، ۱۳۸۳: ۱۳). آزادی برای لیبرال‌ها مهم‌تر از همه چیز، به معنای آزادی از کنترل، اجبار، محدودیت و مداخله دولت است (آربلاستر، ۱۳۷۷: ۸۳ و ۸۴).

فردگرایی، هسته متافیزیکی و هستی‌شناختی لیبرالیسم است. فردگرایی لیبرالیسم هم هستی‌شناختی است و هم اخلاقی. این مفهوم، فرد را واقعی‌تر یا بنیادی‌تر و مقدم بر جامعه بشری و نهادها و ساختارهای آن تلقی می‌کند. همچنین در مقابل جامعه یا هر گروه جمعی دیگر، برای فرد، ارزش اخلاقی والاتری قائل است. از دید آنتونی آربلاستر، اجتماع، «پیکره فرضی» است، بنابراین «منافع اجتماعی» چیزی بیش از «مجموع منافع افراد تشکیل‌دهنده آن نیست»؛ درنهایت، حقوق و خواست‌های فرد به لحاظ اخلاقی مقدم بر حقوق و خواست‌های جامعه قرار می‌گیرد (همان: ۱۹). همچنین لیبرالیسم برای زدودن خودکامگی، از روابط بین حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان، می‌خواهد حاکمیت قانون را برپا دارد (بوردو، ۱۳۸۳: ۷۰).

فردباوری لیبرال، ارزش مطلق هستی فرد را مطرح می‌کند و اعتقادی است که جریان‌های فکری بسیار گوناگونی به آن پیوسته‌اند. فردباوری، خودمختاری فردی را بر گوهر انسان بنیاد می‌نهد؛ آن هم به‌گونه‌ای که این خودمختاری نسبت به وضعیت‌های عینی که فرد در آن قرار می‌گیرد، بی‌اعتنا باشد. اما درباره جامعه، تقدم فرد همانا به درک جامعه به‌مثابه دستاورد اراده‌های فردی راه می‌برد. از هنگامی که فرد بریده از ریشه‌های دینی خویش، دیگر نتواند جامعه را شکلی از مشیت الهی بینگارد، قرارداد اجتماعی در چشم‌انداز فردباورانه هویدا می‌گردد.

از لحاظ نسب‌شناسی، ریشه‌های تاریخی لیبرالیسم را گاهی تا گذشته بسیار دور، یعنی عصر یونان باستان دنبال نموده‌اند. افرادی مانند پوپر و اریک هیولاک، ماهیت کشمکش میان افلاطون و دموکرات‌های آتنی با اختلاف بین توتالیترها و لیبرال‌های امروزی را

یکسان دانسته‌اند (آربلاستر، ۱۳۷۷: ۱۴۱). ولی در عمل، از نگاه تاریخی، لیبرالیسم نتیجه حوادث بعد از رنسانس است؛ البته واژه لیبرالیسم در مقام نظام فکری، در خلال قرن هیجدهم به طور مشخص بیان شد. در این دوره متفکران مشهوری پا به عرصه گذاشتند که با نفوذشان اندیشه‌ها و نگرش‌های عصر خودشان را عمیقاً تغییر دادند. برجسته‌ترین آنان عبارت‌اند از ولتر، روسو، دیدرو و منتسکیو در فرانسه؛ لاک، هیوم و آدام اسمیت در بریتانیا؛ گوته، لیسینگ و کانت در آلمان؛ ویکو و بکاریا در ایتالیا و جفرسون، فرانکلین و پین در امریکا. آراء آنان شامل نظامی از فلسفه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی بود که در قرن نوزدهم نام لیبرال یافت (شاپیرو، ۱۳۸۰: ۱۴-۱۵).

۳- ورود اندیشه‌های لیبرالیستی به ایران

در خصوص چگونگی شکل‌گیری جریان لیبرالیستی در ایران، باید به تاریخ دو قرن اخیر بازگردیم و زمینه‌های این جریان را با ورود مباحث مدرنیته در ایران پی‌گیری نماییم. در زمان فتحعلی‌شاه اولین گروه محصلان ایرانی به اروپا رفتند و از نزدیک با جامعه غربی آشنا گردیدند و بسیاری از آنان جذب تشکیلات فراماسونری شدند؛ تشکیلاتی که با طرح شعار برابری، برادری و آزادی درواقع مبانی لیبرالیسم را تبلیغ می‌کرد. از سوی دیگر جامعه غرب نیز با اعزام مسیونرها و مستشرقان، برای شناخت شرق و عرضه اندیشه‌های خود و نفوذ در آن و گسترش منافع خود تلاش می‌کرد.

با نگاهی به آثار متفکران ایران در صدر مشروطه، به آسانی می‌توان فهمید که فضای اندیشه‌پردازان و مناقشات نظری این دوره در سیطره لیبرالیسم بوده‌است. به‌طور کلی می‌توان گفت ایران در دو مقطع از تاریخ خود مورد تهدید و استیلای عقاید غربی قرار گرفته‌است و این عقاید، مجموعه‌ای از اندیشه‌های مدرن است که بارزترین مؤلفه‌های آن همان عقاید لیبرالیستی است: نخست - همان‌طور که اشاره شد- در واقعه انقلاب مشروطه، بین سال‌های ۱۲۹۰-۱۲۸۵، و دوم در اواسط قرن بیستم، هم‌زمان با روی کار آمدن رضاخان که طی آن در اوایل ۱۳۱۰، طرح‌های مدرنیزه‌سازی مرتبط با الگوهای غربی توسط تشکیلات سیاسی مطرح شدند. این گفتمان که مبتنی بر آزادی بود، پس از دوران پهلوی اول در جامعه ایران آن زمان، بارزتر شد و آرزوهای خفته و سرکوب‌شده

دموکراسی و آزادی ایران را پس از یک محاق شانزده‌ساله بیدار کرد (بحرانی، ۱۳۸۸: ۱۸۳). طرفداران این گفتمان در این دوران «تفسیری دموکراتیک و لیبرال از توسعه سیاسی ارائه کرده‌اند. اینان خواستار تفکیک قوای مقننه، مجریه و قضاییه و همچنین طالب آزادی اجتماعی (یعنی آزادی بیان و آزادی تجمع و آزادی مذهب و آزادی تجارت) بوده‌اند» (برزین، ۱۳۷۸: ۳۸).

در این دوران، مؤثرترین مبلغ این گفتمان جبهه ملی بود (بحرانی، ۱۳۸۸: ۱۸۴). پس از آن در سال ۱۳۴۰ چند نفر از اعضای مذهبی نهضت مقاومت، از جمله بازرگان، سحابی و آیت‌الله طالقانی، نهضت آزادی را تأسیس کردند و از جبهه ملی جدا شدند. هرچند این جریان رنگ‌وبوی مذهبی داشت، ولی گرایش عمده آنان لیبرالیسم و دموکراسی بود. پایگاه مردمی این نهضت بازار بود و جنبش دانشجویی با وجود طیف‌های گوناگونی که در آن بود، از آن پشتیبانی می‌کرد (بحرانی، ۱۳۸۸: ۲۲۵-۲۲۳).

در آستانه انقلاب، این گفتمان در قالب جریان‌هایی که پیشینه فعالیت سیاسی داشتند، خود را بازسازی کرد؛ از جمله در جبهه ملی چهارم. این جبهه با نامه سرگشاده سران آن در سال ۵۶، آغازگر جنبشی بود که به انقلاب سال ۵۷ انجامید و با صدور اعلامیه‌ای توسط سنجابی، رهبری آیت‌الله خمینی را پذیرفت و در نخستین دولت پس از پیروزی، چند تن از سران آن به کابینه بازرگان راه یافتند. «نهضت آزادی نیز که در سال ۵۶ پس از مدتی سکون، فعالیت دوباره خود را آغاز کرده بود، به دلیل گرایش مذهبی رهبران آن با گروه‌های اسلام‌گرا و روحانیون انقلابی ائتلاف کرد، رهبری انقلاب را پذیرفت، در شورای انقلاب شرکت کرد و دولت موقت پس از پیروزی انقلاب را تشکیل داد» (بحرانی، ۱۳۸۸: ۲۸۲).

جریان‌های لیبرال از میانه‌های سال ۱۳۷۴ با آغاز مبارزات انتخاباتی مجلس پنجم خود را بازسازی کرده، وارد مبارزات انتخاباتی شدند؛ هرچند نتوانستند در انتخابات شرکت کنند، افکار و دیدگاه‌های آنان از آن پس در میان نیروهای نظام عمیقاً نفوذ کرد (برزین، ۱۳۷۸: ۵۳-۵۲).

دیدگاه‌های لیبرالی بر مجمع روحانیون مبارز، مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم وحدت و دیگر جریان‌های دانشجویی و همچنین کارگزاران سازندگی تأثیر نهاد و گرایش

دموکراسی را در آنان تقویت کرد. تنها گروه لیبرال و هوادار دموکراسی سکولار که در این دوره باقی مانده بود، حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر بود که در آذرماه ۱۳۷۷ همراه همسرش کشته شد (بحرانی، ۱۳۸۸: ۳۰۴).

۴- انسان آرمانی در گفتمان لیبرالیسم

از نگاه لیبرالیسم حق مقدم بر خیر است. به بیان دیگر، لیبرالیسم می‌کوشد شرایطی را ایجاد کند که مردم و گروه‌ها بتوانند زندگی خوبی را به دلخواه خویش سپری کنند؛ اما تجویز یا تلاش نمی‌کند که بگوید یک عقیده خاص، خوب یا بد است. با معرفی لیبرالیسم به‌عنوان یک بی‌طرف در مسائل اخلاقی، عقاید و ارزش‌های آنان از یک جاذبه جهانی بالقوه در جهان برخوردار شد. لیبرالیسم به منافع اعضای جامعه با دیدی یکسان می‌نگرد.

جان لاک از نظریه‌پردازان لیبرالیسم، طبق نظریه‌های طبیعی حقوق خدادادی و طبیعی افراد، این حقوق را به صورت «زندگی، آزادی و مالکیت» تعریف می‌کند و در این معنا فرد مهم‌تر از هر گروه اجتماعی دیگر است (هی‌وود، ۱۳۷۱: ۶۷). اصول و ارزش‌های این گفتمان به قرار زیر است: ۱- فردگرایی؛ ۲- خردگرایی؛ ۳- اعتقاد به آزادی؛ ۴- اعتقاد به اصل برابری؛ ۵- تساهل و مدارا.

به نظر لیبرالیست‌ها جامعه باید طوری ساخته شود که بتواند از منافع و نیازهای فرد حمایت کند. در این مورد کانت، فیلسوف آلمانی نیز عقیده مشابهی را بیان می‌کند: «افراد بشر غایت‌های فی‌نفسه‌اند [فردی]، نه صرفاً وسیله‌ای برای دستیابی به غایت‌های دیگران [اجتماعی] (آربلاستر، ۱۳۷۷: ۲۸۴). آنان در این آرمان سهیم‌اند که باید جامعه‌ای را بنا نهاد که در آن، هر فرد بتواند استعدادهای بالقوه خود را رشد داده و به مرز کمال برساند (هی‌وود، ۱۳۷۱: ۶۸). این فردگرایی بر نفع شخصی و متکی به خود بودن فرد تأکید دارد، اما این دیدگاه با اهمیت مسئولیت اجتماعی فرد و روحیه نوع‌دوستی همراه است. اعتقاد به فردگرایی و اهمیت داشتن فرد در برابر جامعه و هر گروه دیگری را می‌توان اولین ویژگی انسان آرمانی لیبرالیسم به حساب آورد.

از دیگر مبانی ارزشی لیبرالیسم آزادی است. آنها آزادی را ذاتی سرشت انسان می‌دانند (بوردو، ۱۳۸۳: ۱۳). آزادی از این آرزوی فرد برمی‌خیزد که او می‌خواهد ارباب و صاحب

اختیار خودش باشد (سندل، ۱۳۷۴: ۳۷). این آزادی به افراد فرصت می‌دهد تا با اعمال گزینش‌ها، منافع خود را پی‌گیری کنند؛ گزینش محل زندگی، کارفرما، خرید و نظایر آن. این آزادی به مردم امکان می‌دهد تا مهارت‌ها و قابلیت‌های خود را رشد دهند و استعدادهای بالقوه خود را نمایان سازند (هی‌وود، ۱۳۷۱: ۶۹) و تنها در صورتی محدود می‌شود که موجب زیان رساندن به دیگران شود. جان راولز در این زمینه معتقد است که هر فرد حق بهره‌مندی از آزادی را در گسترده‌ترین معنای آن دارد، ولی مشروط به آنکه همان آزادی را برای دیگران نیز قائل باشد (همان: ۷۰). با این توضیحات، دومین ویژگی انسان آرمانی لیبرالیسم آزاد بودن از هر قید و بندی است تا به زعم آنان بتواند خیر و صلاح خویش را تشخیص دهد و راه درست زندگی را خود انتخاب نماید و در جهت تأمین نیازها و کسب منافعش تلاش کند، اما تا جایی که این آزادی سبب آزار رسیدن به دیگران نباشد. اعتقاد به خرد نیز یکی دیگر از معتقدات لیبرالیست‌هاست. مهم‌ترین استعدادی که فرد در مکتب لیبرالیسم باید دارا باشد تا خود را با الگوی استقلال وجودی و خودفرمانی سازگار کند، عقل است (آربلاستر، ۱۳۷۷: ۵۰)؛ به عبارت دیگر، اعتقاد به خرد، از دفاع از آزادی به دست می‌آید. به اعتقاد آنان افراد بشر خردمندند و این توانایی را دارند که بهترین منافع خود را بشناسند و پیگیری کنند. این اعتقاد بنیاد مخالفت با نظام پدرسالاری را نهاد. آنها در این زمینه بر این باورند که نظام پدرسالاری نه تنها مانع گزینش اخلاقی افراد می‌شود، بلکه باعث می‌شود کسانی که مسؤولیت دیگران را بر عهده دارند (پدرسالاران)، از موقعیت خویش برای هدف شخصی خود استفاده نمایند (هی‌وود، ۱۳۷۱: ۷۴-۷۳). آنان برای عقل، حدود و وظایفی قائل‌اند. با توجه به اینکه از دید آنان هر هدف یا شیء به این دلیل که خواستنی است، خوب است، کسانی چون هابز، هیوم و بنتام، کار عقل را این می‌دانند که چگونگی بر آوردن این اهداف و نیازها را معین کند، همچنین سازش آنها را با یکدیگر و با خواستن همان هدف و نیاز برای دیگران (آربلاستر، ۱۳۷۷: ۵۱). خردگرایی لیبرال‌ها همچنین بر تعلیم و تربیت تأکید صریح می‌کند و معتقد است مردم از راه کسب علم و رها کردن پیش‌داوری و خرافات، قادرند وضعیت خود را بهبود بخشند از این‌رو، تعلیم و تربیت فی‌نفسه خوب است و وسیله‌ای است حیاتی برای رشد خودپروری شخصی، و چنانچه به گونه‌ای گسترده بسط یابد، به دستیابی به پیشرفت تاریخی و اجتماعی می‌انجامد (هی‌وود، ۱۳۷۱: ۷۴).

همان‌طور که اشاره شد، آزادی تنها در صورت خردگرایی معنا می‌یابد. متفکران لیبرالیسم بر این باورند که این ویژگی از راه تعلیم و تربیت و علم‌آموزی پرورش می‌یابد و این توانایی را پیدا می‌کند که در تمام امور، راهنمایی مناسب برای رسیدن به اهداف و تأمین نیازها باشد و هیچ‌کس بهتر از خود شخص نمی‌تواند مصالح خود را تشخیص دهد. انسانی می‌تواند ایده‌آل این مکتب باشد که با دارا بودن این خصوصیت و استفاده از آزادی، دست به انتخاب بزند و تمام استعدادهای خود را شکوفا کند و در تعیین اهداف زندگی، منافع شخصی خود را در نظر داشته باشد.

از دیگر ارزش‌های تعهدآور لیبرالیسم عدالت است. عدالت به یک نوع خاص از حکم اخلاقی دلالت دارد و موضوع آن این است که به هر شخص آنچه حق اوست داده شود. لیبرال‌ها با اعتقاد به جهان‌شمولی، بر این باورند که به تمامی افراد بشر حقوق مساوی اعطا شده و این بهره‌مندی از بابت انسان بودن آنان است. این حقوق را نباید محدود به طبقه خاص کرد. اخلاق سازنده لیبرالیسم ایجاب می‌کند که دولت با تمامی افراد جامعه رفتاری برابر داشته باشد، نه به این دلیل که در اخلاق سیاسی خطا و ثواب وجود ندارد؛ بلکه به این دلیل که چنان رفتاری حق و ثواب است (سندل، ۱۳۷۴: ۱۲۹).

مساواتی که لیبرال‌ها از آن جانبداری می‌کنند، مساوات به لحاظ فرصت‌هاست؛ یعنی هر یک از افراد جامعه باید از فرصت‌های یکسانی برای فرارز و فرود در جامعه بهره‌مند باشند. با توجه به اینکه افراد دارای استعدادها و قابلیت‌های نابرابرند، این تفکر اعتقاد به شایسته‌سالاری را موجب می‌شود (هی‌وود، ۱۳۷۱: ۷۶). بنابراین ویژگی بعدی انسان ایده‌آل از دیدگاه این مکتب این است که شخص به اصل برابری انسان‌ها معتقد باشد و هیچ‌گاه از آن تجاوز نکند.

از دیگر اصول اخلاقی لیبرالیسم تساهل و مدارا است. براساس این اصل، در هر نظام سیاسی همه ادیان، مذاهب و نگرش‌های مختلف می‌توانند آزاد زندگی کنند و به فعالیت اجتماعی، سیاسی و... خود ادامه دهند. مدارا و تساهل لیبرالی، یک تساهل در حیطه معرفت‌شناختی است؛ یعنی برپایه فردگرایی و کثرت‌گرایی معرفتی استوار شده‌است، در عین اینکه تأمین‌کننده آزادی فردی نیز هست. این نحوه نگرش پیامد اعتقاد به نیک‌نهادی و عقلانی بودن انسان است که نوعی تسامح و نفی خشونت را در بنیان‌های معرفتی به‌جا می‌گذارد (صلاحی، ۱۳۸۳: ۱۳). لیبرال‌ها غالباً این جمله معروف ولتر را تکرار

می‌کنند: «من از آنچه تو می‌گویی بیزارم، اما تا پای مرگ از حق تو برای گفتن آن دفاع می‌کنم» (هی‌وود، ۱۳۷۱: ۷۹).

آزادی‌های مدنی که زیربنای ایدئولوژی لیبرال است (آزادی بیان، دین، مذهب و نظایر آن)، همگی در واقع ضامن تساهل‌اند. مفسران عقاید لیبرالی در پیوندی تنگاتنگ با کثرت‌گرایی قرار دارند؛ یعنی باور یا تعهد نسبت به تنوع یا گوناگونی عقاید و ارزش‌های متعدد. تساهل یعنی آمادگی برای اینکه به مردم اجازه داده شود که به طریقی سخن بگویند و عمل کنند که مطلوب ما نباشد. بدین‌سان، تساهل یک آرمان اخلاقی و در ضمن یک اصل اجتماعی است و این یکی از شرایط خودپرورانی اخلاقی است (همان: ۸۲-۸۰). پس انسان آرمانی این مکتب علاوه بر ویژگی‌هایی که از قبل برای آن برشمرده شد باید دارای روحیه تساهل و مدارا بوده و از این طریق خود را در جهت رسیدن به کمال مطلوب قرار دهد.

۵- درباره سمفونی مردگان

سمفونی مردگان رمان ستوده شده عباس معروفی، حکایت شوربختی مردمانی است که مرگی مدام را به دوش می‌کشند و در جنون ادامه می‌یابند. در وصف این رمان بسیار نوشته‌اند و همچنان می‌نویسند، با این‌همه پرسش برخاسته از این متن همیشه برپاست؛ پرسشی که پاسخ را در خلوت تک‌تک مخاطبان می‌طلبد: کدام‌یک از ما آیدینی پیش رو نداشته‌است، روح هنرمندی که به کسوت سوجی دیوانه‌اش درآورده‌ایم، به قتلگاهش برده‌ایم و با این همه او را جسته‌ایم و تنها در ذهن او زنده مانده‌ایم. کدام‌یک از ما؟

سمفونی مردگان داستان زندگی خانواده اورخانی است. پدر، جابر اورخانی، یک تاجر موفق و سرشناس در کاروانسرای آجیل‌فروش‌هاست که با همسر و چهار فرزندش در اردبیل زندگی می‌کند. داستان زندگی خانواده اورخانی در موومان دوم گفته می‌شود. یوسف، پسر بزرگ خانواده است که از نظر پدر «بچه خنگی» است (۸۱)؛ پس از او دو قلوها، آیدا و آیدین، هستند و در آخر اورهان که «بر همه بچه‌ها ترجیح داشت» (مصروفی، ۱۳۸۹: ۸۶).^۱

۱- از این پس، به ذکر شماره صفحه سمفونی مردگان بسنده خواهد شد.

فضای داستان سمفونی مردگان بسیار تراژیک و غم‌انگیز است. مخصوصاً فضای آن در سال ۱۳۵۵ در اردبیل که پر از برف و سرماست و حتی کلاغ‌ها روی شاخه‌های درخت کاج پیاپی می‌گویند: «برف، برف» (۴)؛ فضایی که سیاهی درون اورهان را در تضاد با سفیدی برف‌های روی زمین بیشتر آشکار می‌سازد و بی‌شبهت به «کوری» سفید در رمان ژوزه ساراماگو نیست.

سال‌های ۱۳۱۳ تا ۱۳۵۵ در اردبیل، از نظر سیاسی بسیار مهم است؛ مخصوصاً در جنگ جهانی دوم که روس‌ها، انگلیس‌ها و آمریکایی‌ها هر یک چیزی را به تاراج می‌برند. کارخانه پنکه‌سازی لرد، نماد حضور انگلستان و اینکه پس از مرگ آقای لرد شرکت «بایکوت» شروع به تبلیغ می‌کند، روی کار آمدن آمریکایی‌ها پس از انگلیسی‌ها را در ذهن تداعی می‌کند. پس می‌توان فضای داستان را نه فقط محدود به اردبیل، بلکه سمبلیک و به‌جای تمام ایران در نظر گرفت. حضور بارز برف و کلاغ در زمینه داستان، هم حس سرما و مرده بودن شهر را تشدید می‌کند و هم داستان قابیل و هابیل و مضمون برادرکشی را تکرار می‌کند.

۶- انسان آرمانی در سمفونی مردگان

با توجه به این رویکرد که رمان سمفونی مردگان بازتابنده گفتمان لیبرالیستی در ادبیات داستانی معاصر است، براساس ویژگی‌هایی که برای انسان آرمانی گفتمان لیبرالیسم برشمرده شد، این رمان از این دیدگاه بررسی می‌شود.

۶-۱- فردگرایی

فردگرایی هسته متافیزیک و هستی‌شناختی لیبرالیسم است. فردگرایی بر آن است که به زندگی روزمره انسان و به عبارت دیگر به سازمان عقلانی زندگی اجتماعی روزمره، معنا بخشد و زمینه لازم و مناسب برای درک جهان، درک خود، پیشرفت اخلاقی، عدالت نهادها و در مجموع سعادت انسان‌ها را فراهم سازد. لیبرال‌های کلاسیک و پاره‌ای قابل توجه از لیبرال‌های نوین، فرد را از نظر هستی‌شناختی، اصیل، واقعی و حقیقی دانسته و او را پیش از پیدایش هر گونه سازوکار جمعی و هویت اجتماعی، صاحب وجود می‌دانند. فرد در باور آنان سرچشمه تمام ارزش‌ها، روش‌ها، حقوق و معارف است. فرد قبل از آنکه

در درون مناسبات و روابط اجتماعی قرار گیرد، دارای سلسله‌ای از حقوق و توان معرفتی و کنش است که جامعه در آن نقشی ندارد و بدین جهت جامعه به هیچ وجه حق سلب، نقض و محدودسازی آنها را ندارد و وظیفه دارد هویت فرد خودبنیاد را پرورش دهد و از آن حمایت کند (بویسو، ۱۳۷۶: ۵۷ - ۵۵). در این گفتمان انسان فردی آزاد و عقلایی توصیف شده‌است که همواره در بهبود وضع خود کوشاست و از آنجاکه انسان موجودی آزاد است که بیش از هرکس از مصالح و منافع خود آگاه است، حکومت‌های اقتداری یا آمرانه، خلاف طبیعت انسانی هستند. «اصلی‌ترین وظیفه یک حکومت عبارت است از اذعان به حق ما برای حیات و آزادی و در صورت لزوم، کمک به ما برای دفاع از حیات و آزادی‌مان به‌عنوان یک حق» (پوپر، ۱۳۷۶: ۱۲۶). تنها خیر همگانی که لیبرال‌ها می‌پذیرند عبارت است از به حداکثر رسانیدن کل منافع فرد (شی‌یرمر، ۱۳۷۷: ۷۱ - ۷۰). جان استوارت میل فردگرایی را ضامن پیشرفت تمدن می‌داند و معتقد است اگر انسان نتواند به «دلخواه خود زندگی کند و هر راهی را که می‌پسندد در پیش گیرد، پیشرفت تمدن امکان‌پذیر نخواهد بود... و حجاب از چهره حقیقت بر نخواهد افتاد» (برلین، ۱۳۸۰: ۲۴۴).

در سمفونی مردگان جامعه‌ای که به صورت نمادین در شخصیت پدر و پس از او اورهان به‌عنوان نماد خانواده و ایاز پاسبان به‌عنوان نماد حکومت خودمدار و توتالیتریستی مطرح می‌شود، با این ارزش لیبرالیستی سخت در تضاد قرار می‌گیرد. دو قطب پدر و ایاز متحد هم هستند؛ «پدر خیلی دوستش می‌داشت، هم به خاطر اینکه پاسبان قدیمی شهر بود و هم برای چیزهای زیادی که می‌دانست. شرق و غرب عالم تو مشتت بود. از هرچیز سررشته داشت. پدر می‌گفت: این یک آدم معمولی نیست» (۱۰). در این جامعه پدرسالار، «آنچه از رفتار سرکوبگرانه جابر و اورهان به‌عنوان اعضای خانواده یا در مقام نمادی از نیروهای سرکوبگر نظام سیاسی پدرسالارانه در رمان آمده، تطابقی ظریف با هم دارند» (اسحاقیان، ۱۳۸۷: ۸۷). در چنین جامعه‌ای انتظاری که از فرد می‌رود این است که مطابق میل این نظام عمل کنند: «[پدر] یکباره فریاد کشید: هرچه می‌گویم باید بگویی چشم» (۱۲۶). از میان افراد این خانواده تنها کسی که برای رسیدن به اهداف انتخابی و مورد علاقه خود تلاش می‌کند، آیدین است. «در برابر اکثریت خاموش، اکثریت بی‌صدا و بی‌ندای جامعه، آیدین نمادی از عنصر روشنفکری، خلاقیت،

مبارزه اجتماعی، طبقاتی و ملی است. اقلیتی که مشغله ذهنیشان شناخت خویش است و پیوسته دنبال خود می‌گردند» (اسحاقیان، ۱۳۸۷: ۷۴).

آیدین برخلاف یوسف و اورهان که از همان کودکی مطیع بودند، بچه سربراه‌ی نبود و مدام کنترلش از دست پدر خارج می‌شد: «مهیار آیدین لحظه‌به‌لحظه از کف پدر بیرون می‌شد. سرکش و رام‌نشدنی» (۱۱۴). پدر تحمیل عقاید خود را از همان کودکی شروع می‌کند. آیدین پالتویی به رنگ قرمز دارد که خیلی به آن علاقه‌مند است. پدر از او می‌خواهد دیگر این پالتو را نپوشد، چون معتقد است رنگ قرمز دخترانه است:

روزی که پدر می‌خواست اولین بار اسمش را در مدرسه بنویسد، گفت که دیگر نباید این پالتو را بپوشد. آیدین گریه کرد... و به پدر نگاه کرد که بسیار خشمگین بود و می‌گفت: اگر می‌خواهی ببوشی بگو، آیدین با سر تصدیق کرد. پدر گفت: پس اسمت را در مدرسه نمی‌نویسم. آیدین گریه کرد. پدر یک پاش را روی پله مدرسه گذاشته بود و می‌خواست به بچه بقبولاند. گفت: اگر می‌خواهی اسمت را بنویسم، دیگر این را نپوش.

- خیلی خوب، فقط توی خانه می‌پوشم.

پدر اسمش را در مدرسه انوشیروان عادل نوشت. و بعد دیگر او آن پالتو را ندید (۱۲۴).

این اختلاف که سنگ بنایش در همان کودکی گذاشته می‌شود، ادامه پیدا می‌کند. آیدین به ادامه تحصیل و مطالعه و شعر علاقه‌مند است و تصمیم دارد برای ادامه تحصیل و استفاده از امکانات بهتر برای رشد استعدادهایش به تهران برود. در نوزده سالگی دیپلم می‌گیرد و پس از آن در کلاس‌های شعر استاد دلخون شرکت می‌کند. استاد دلخون متوجه استعداد آیدین می‌شود و به او امیدوار است. این اهداف آیدین به مذاق پدر خوش نمی‌آید: «پدرسالار با تحصیل فرزندان مخالف است و ترجیح می‌دهد به تحصیل درآمد بپردازند و به کسب و کار پدر و آینده خود رونق بدهند و از تحصیل به آنچه برای کسب و کار لازم است، اکتفا کنند» (اسحاقیان، ۱۳۸۷: ۸۵). در قسمتی از رمان پدر با حالتی بین تمسخر و عصبانیت خطاب به آیدین می‌پرسد: «تو خیال می‌کنی با درس خواندن به کجا می‌رسی؟» (۱۲۲). ایاز پاسبان هم در این مورد با پدر هم‌عقیده است:

پدر گفت کوچیکه که مدرسه نمی‌رود. فقط بزرگه می‌رود که به حرف ما نمی‌رود. ایاز اخم کرد. با دهانی گشادتر از همیشه به آیدین گفت: «چی دیده‌ای از این مدرسه؟ هان؟ بی‌کاری؟ بعدش کجا را می‌خواهی بگیری؟ به پدر گفت: بیارش بیرون. پدر گفت: من هم عقیده‌ام این‌جوری

است... از آن پس مدام آیدین را زیر نظر داشت، کتاب‌هایش را وارسی می‌کرد... سعی می‌کرد مانع مدرسه رفتنش بشود و معتقد بود که پسر بزرگش باید راه پدر را پیش بگیرد (۱۲۲-۱۲۱).

اما آیدین زیر بار نمی‌رفت و همچنان مصمم به راه خود ادامه می‌داد:

پدر گفت: خوب، شازده چه تصمیمی دارد؟

- دارم خودم را برای دانشگاه آماده می‌کنم.

- که چی بشود؟ تو دنبال چی هستی؟ بگو بهت بدهم.

آیدین گفت: پدر، همه که نباید مثل شما کاسب بشوند. همه که نباید میراث پدری را بخورند، این‌همه شغل این‌همه فکر...

- بحث نکن با من، یا می‌آیی یا می‌روی.

- من خیلی وقت صرف کرده‌ام پدر، حالا دیگر بی‌انصافی است... (۱۶۸).

آیدین پی‌گیر اهدافش می‌ماند و پدر نیز همچنان حلقه فشار را تنگ‌تر می‌کند و دوبار کتاب‌ها و تمام مدارک تحصیلی آیدین را می‌سوزاند و بار دوم اتاق آیدین را که در زیرزمین نمودر و تاریک خانه قرار دارد، با تمام وسایلیش به آتش می‌کشد و در این کار اورهان مطیع و سرب‌راه گوش به فرمان پدر او را یاری می‌دهد. پس از این اتفاق آیدین خانه را ترک می‌کند و برای پس‌انداز هزینه تحصیل در تهران در کارخانه‌ای در رام‌اسبی مشغول کار می‌شود. روزها را کار می‌کند و شب‌ها را تا دیروقت به مطالعه می‌گذراند و البته پدر و ایاز هم بی‌کار نمی‌نشینند و به بهانه سربازی او را تعقیب می‌کنند. به همین خاطر آیدین مجبور می‌شود مخفیانه کار کند و در جواب آقای میرزایان که از او می‌پرسد چه جور کاری می‌خواهد، پاسخ می‌دهد: «هر کاری باشد مهم نیست. مهم این است که نمی‌خواهم متکی به کسی باشم. می‌خواهم کار کنم. من حاضرم در یک غار زندگی کنم و به هدفم برسم» (۱۹۵). پس به کمک آقای میرزایان در زیرزمین کلیسا در طول چهار سال به کار قاب‌سازی مشغول می‌شود و درآمدش را پس‌انداز می‌کند.

۶-۲- آزادی

آزادی و انتخاب فرد در گفتمان لیبرالیستی اهمیتی ویژه دارد و آزادی نتیجه خردمند بودن آدمی است؛ «انسان استعداد شناخت دارد، پس می‌تواند آزاد باشد» (کانت، ۱۳۸۰: ۱۶). بنیان فلسفی لیبرالیسم بر این عقیده استوار است که جهان را ایده‌های ما می‌سازد. در این اندیشه، انسان در عمل به واسطه آزادی، تصمیم و تفکر است که به کمال وجودی

خویش می‌رسد (مک‌کواری، ۱۳۷۷: ۱۸۹-۱۸۷). کارل ریمون پوپر آزادی‌خواهی را «ملهم از خوش‌بینی شناخت‌شناسانه بی‌سابقه‌ای [می‌داند] که نگرش بی‌نهایت خوش‌بینانه‌ای از توانایی انسان در تشخیص حقیقت و دست‌یابی به دانایی است» (پوپر، ۱۳۸۰: ۱۵).

با نگاهی به شخصیت‌های رمان *سمفونی مردگان*، نمود و بروز این ویژگی را نیز تنها می‌توان در شخصیت آیدین مشاهده کرد. آنچه آیدین را با جامعه سرکوبگر و نظام پدرسالار روبه‌رو می‌کند، اهمیت داشتن این ارزش در نگاه اوست. آیدین می‌خواهد خود آینده‌خویش را خلق کند، می‌خواهد در گزینش اهدافش آزاد باشد و در جهت رفع آنچه نیاز خود می‌پندارد، تلاش می‌کند. آیدین می‌خواهد خودش باشد، خودی که دوستش دارد. اینجاست که دیدگاه اگزیستانسیالیستی نویسنده بروز می‌کند. براساس این دیدگاه، با توجه به اصالت وجودی فرد که زیربنای این ایدئولوژی است، انسان باید با روشی که در زندگی برمی‌گزیند و افعالی که اراده می‌کند، به وجود خویش هویت بخشد. پس نمی‌توان گفت ماهیت و سرشت انسان چیست، بلکه باید دید هر انسان چه ماهیتی از خود می‌سازد؛ «تعریف‌ناپذیری بشر بدان سبب است که بشر نخست هیچ نیست؛ پس چیز می‌شود... بدین‌گونه طبیعت کلی بشر وجود ندارد... هیچ‌گونه طبیعت بشری که بتوان بر آن تکیه کرد وجود ندارد» (سارتر، ۱۳۷۶: ۴۹-۲۷). به نظر سارتر این مسأله انسان را مسؤول جهان و نیز مسؤول شیوه بودن می‌کند و معتقد است آدمی از آن‌رو مسؤول است که به وسیله او جهان هست، اوست که خود و جهان را می‌سازد و از این‌رو مسؤول همه‌چیز تنها خود آدمی است (سورانی، ۱۳۸۲: ۱۰۹-۱۰۸). آیزایا برلین در کتاب *چهار مقاله درباره آزادی اظهار می‌دارد* که چه کسی حق دارد بگوید «خواست» واقعی مردم غیر از آن چیزی است که خود می‌گویند و فکر می‌کنند؟ به گفته وی این عمل نوعی «خود جایگزین‌سازی شرم‌آور است» (برلین، ۱۳۸۰: ۱۲۲).

آیدین حتی در تلاش است که دیگران را نیز ترغیب کند خود برای خود تصمیم بگیرند. زمانی که برای آیدا خواستگار می‌آید، با اینکه پدر مخالف است به آیدا می‌گوید: «خیلی وقت بود که دلم می‌خواست با تو حرف بزنم. من مثل پدر یا اورهان فکر نمی‌کنم. تو هم نباید مثل آنها باشی. تو دیگر خیلی بزرگ شده‌ای. باید هر تصمیمی که می‌خواهی بگیری خودت بگیری... از هیچ ترس. مرگ یک بار شیون هم یک بار» (۱۳۶).

آیدین طبق خواسته و هدف خود عمل می‌کند. می‌خواهد درس بخواند، شاعر شود و به تهران برود. او حتی در لباس پوشیدن هم طبق عقیده خود عمل می‌کند: «عطر می‌زد، لباس خوب می‌پوشید، موهاش را می‌آراست و کراوات می‌زد و می‌رفت. پدر می‌گفت: افسار تمدن» (۳۵).

۶-۳- خردگرایی

دفاع از آزادی، اعتقاد به خردگرایی را به دنبال دارد. شاید بتوان روح تجدد و روشنگری را با «ارج‌گذاری و به رسمیت‌شناسی آگاهی به‌عنوان نیروی متکی به خود درک کرد» (لچت، ۱۳۷۷: ۲۹۷). خردگرایی در واقع بنیاد مخالفت با نظام پدرسالاری است. به نظر آنان فرد با استفاده از عقل خود می‌تواند در جهت شناخت و کسب منافع خود گام بردارد، اما نظام پدرسالار مانع گزینش اخلاقی افراد می‌شود و همچنین سبب می‌شود که پدرسالاران از موقعیت خویش برای هدف شخصی خود استفاده نمایند (هی‌وود، ۱۳۷۱: ۷۴). پوپر این حکومت پدر سالار را که به‌ظاهر بر مبنای اصل خیرخواهی نسبت به مردم تأسیس شده‌است، «شدیدترین نوع استبدادی [محسوب می‌کند] که بتوان در نظر آورد» (پوپر، ۱۳۷۷: ۱۱۲۴). او معتقد است مشخص کردن هرگونه خیر و خوشی و لذت برای مردمان در یک جامعه بس دشوار و ناشدنی است، زیرا در اکثریت موارد خیرها و خوشی‌های افراد با یکدیگر همسو نیستند و گاهی حتی متناقض‌اند.

در این رمان «درگیری بین آیدین و پدر روایت دیگری از تضاد بین نسل‌هاست. پدر از گذر زمان غافل است و اقتضایش را در نمی‌یابد. او بر این باور است که پسر بزرگش باید راه او را در پیش گیرد. آیدین هم نمی‌خواهد چون پدر در جهل بماند و در میان گرگ‌ها پرورش یابد. وی راه نو می‌جوید، راهی عاری از ظلمت جهل و جبر پدر» (یکتا مهویزانی، ۱۳۸۴: ۵۲). نه تنها تضاد و درگیری نسل‌ها که درگیری و تضاد ایدئولوژیکی، درگیری تعالی و طبیعت، بدویت و تمدن است. مخالفت پدر با درس خواندن آیدین ناشی از هراسی است که پدر به‌عنوان نماد استبداد سنتی از عنصر آگاهی دارد؛ پس ابزار این آگاهی یعنی کتاب را بر نمی‌تابد:

پدر نگاهی به بقیه کتاب‌های روی طاقچه انداخت ناگهان برگشت: توله سگ باز هم چرندیات می‌خوانی؟ کتاب را از دستش گرفت واز وسط جر داد. بعد از کمر پاره‌اش کرد و آنقدر کاغذها را پاره کرد تا کف حیاط پر از کاغذ شد (۳۹).

عقل معاش‌اندیش پدر که همه‌چیز را با عیار پول می‌سنجد، سعی می‌کند او را با پول تطمیع کند و به او می‌گوید: «تو خیال می‌کنی با درس خواندن به کجا می‌رسی؟ بعد از سی سال درس خواندن چقدر حقوق می‌دهند؟... صد تومان؟ هزار تومان؟ از شاه که بیشتر نمی‌گیری. من از همین الان بهت می‌دهم. به شرطی که دور کتاب‌ها و درس و مشق را قلم بکشی. آدم بشوی» (۱۲۲). آدم بودن یعنی علم و عقل را کنار گذاشتن و به تحصیل پول پرداختن به هر قیمتی و این در طول تاریخ سابقه‌ای بس دورودراز دارد؛ به همهٔ معلمان بشر چنین پیشنهادهای داده شده‌است، زیرا آنان خواب خفتگان را برمی‌آشوبند. تفاوت دیدگاه پدر و آیدین در مورد پرسش اخیر را در گفتگوی زیر به خوبی می‌توان دریافت:

«پدر: اگر نخوانی چطور می‌شود؟ آیدین: می‌میرم - بمیر. و اتاق در سکوت یخ زد» (۱۲۵). پدر کم‌کم درمی‌یابد که حریف آیدین نمی‌شود و «نمی‌دانست چه باید بکند» (۱۲۵)، چراکه آیدین چون نامش به دنبال روشنی است. «پدر پرسید دنبال چه می‌گردی؟ گفت: خودم» (۷۳). آیدین دغدغه دارد، دغدغهٔ شناخت خود را. او «از ابتدالی که همگان را فرا گرفته می‌گریزد و مانند چهره‌ای شهادت‌دهنده، زندگی آنها را به سخره می‌گیرد. آیدین بازتابندهٔ روان‌شناسی اجتماعی روشنفکرانی است که قربانی نابه‌هنجاری‌های اجتماعی و جهل خانواده می‌شوند» (میرعابدینی، ۱۳۸۷: ۱۰۹۲-۱۰۹۱). آیدین خود را می‌جوید تا همچون نامش روشن شود و از تاریکی جهل و تنگ‌نظری پدر و اطرافیان برهد تا «نقشش را در این عالم بیابد، زیرا رسیدن به نور آگاهی و حقیقت نهایت کمال انسانی است» (یکتا مهویزانی، ۱۳۸۴: ۱۳۶).

معروفی در مصاحبه‌ای می‌گوید: «انتخاب اسم شخصیت‌ها در داستان و رمان خیلی اهمیت دارد» (معروفی، ۱۳۶۹: ۲۷۲). با دقت به نام اورهان که به معنای چراغ است و مقایسهٔ آن با آیدین، درمی‌یابیم نویسنده بر این باور است که انسان‌ها وقتی به دنیا می‌آیند یکسان‌اند، اما با عمل و رفتار خود و گزینش نحوهٔ زندگی، آیندهٔ نیک یا بد خود را می‌سازند. این تفاوت را در این دو شخصیت در نحوهٔ پاسخ دادن به پرسش «دنبال چه می‌گردی؟» می‌توان مشاهده کرد. آیدین می‌گوید: «دنبال خودم می‌گردم»، اما اورهان «دنبال شهر می‌گشت، نه شهر خودش. هر شهری که بشود یک تکه نان پیدا کرد. و از

یخ‌زدگی نجات یافت» (۳۳۱). آرمان آیدین رسیدن به نور و آگاهی و دانایی بود و آرمان اورهان همه عمر نان خوردن و اندوختن؛ پس در ساعت‌های آخر حیات نیز به دنبال آن است. اورهان راهی را می‌رود که پدر می‌خواهد. مطیع اوامر اوست، به همین خاطر عزیزدردانه اوست: «پدر اورهان را بغل کرد، دستش را به همه نشان داد که مشت شده بود و نمی‌شد بازشان کرد، به‌خصوص در خواب. پدر گفت: به این دست‌ها نگاه کنید. این پسر مال جمع‌کن می‌شود. زندگی مرا توی مشتش می‌گیرد. پسر من است. اورهان» (۸۹). و جابر اورخانی نماینده پدرسالار رمان همین را می‌خواهد: «و اورهان بر همه بچه‌ها ترجیح داشت. شیرین‌زبانی می‌کرد، مثل یوسف ساکت بود، بیش از حد به پدر و مادر اتکا داشت و همین پدر را راضی می‌کرد... و برعکس آیدین و آیدا، این دوقلوی تخس، حرف‌شنوی داشت...» (۸۹)؛ اما آیدین «بچه سربه‌راهی نبود. شیطان در رگ و ریشه‌اش وول می‌خورد... او را به تقلا وامی‌داشت... آرام و قرار نداشت و تمام شبانه‌روز پی چیزی می‌گشت... آخرین نفری بود که شب می‌خوابید و صبح اولین نفری بود که بیدار می‌شد... بی‌آنکه درس بخواند مرتب بیست می‌گرفت و بر حیرت پدر می‌افزود. اما پدر راه دیگری جز کتک نمی‌دانست، برای همین نمی‌توانست مهارش کند» (۸۶).

آیدین با ذهن جستجوگرش از همان کودکی در پی شناختن حتی به چشم درنیامده‌هاست؛ پس روزی عینک ذره‌بینی پدر بزرگ را کش می‌رود، هرچند بهایش یک کتک‌خوری حسابی از دست پدر است. پس از آن زمانی که پدر شادی‌اش را از خرید حجره به صورت خرید هدیه برای بچه‌ها نشان می‌دهد، برای آیدین یک ذره‌بین می‌خرد تا به این نیاز او (شناخت) پاسخ داده شود. در هنگام جنگ و اشغال شهر توسط روس‌ها مدام از همه‌جا خبر می‌آورد و همه‌چیز را به دقت می‌کاود و گزارش می‌دهد و با هوش عجیبی به تحلیل مسائل می‌پردازد (۹۵).

زمانی پدر برای اورهان ماشینی می‌خرد که هنگام حرکت «تاخ، تاخ، تاخ» صدا می‌دهد: «آیدین مدام در کمین بود که اورهان خوابش ببرد یا لحظه‌ای غافل شود تا او ماشین را واریسی کند، ببیند این صداس از کجاست. دل و روده ماشین را بیرون می‌کشید و باز سرهمش می‌کرد و باز هم نمی‌فهمید» (۸۴)؛ اما سرانجام پنج سال بعد «با آهن‌پاره و چوب و قوطی حلبی و خرت‌وپرت‌های دیگری که از کارخانه پنکه‌سازی

لرد آورده بود، ماشینی درست شبیه ماشین اورهان ساخت که هم صدا می داد و هم راه می رفت و هم چراغ های جلوش روشن می شد» (۸۴).

خردگرایی از راه تعلیم و تربیت و علم آموزی پرورش می یابد و به فرد این امکان را می دهد تا در تمام امور به عنوان یک راهنما از عقل خود برای دستیابی به منافع و اهداف خود کمک بگیرد. «از نظر لاک، بچه با ذهنی همانند صفحه ای سفید به دنیا می آید و دانش در نتیجه ارتسامات (احساس هایی) دریافت شده از محیط خارج کسب می شود؛ بنابراین مدرسه در شکل گیری ذهن انسان از همه نهادها مهم تر است» (شاپیرو، ۱۳۸۰: ۱۹-۲۰).

در سمفونی مردگان از جمله شخصیت هایی که برای علم آموزی ارزش و اعتبار قائل است آیدین است. او پس از گرفتن دیپلم تصمیم دارد به هر قیمتی شده به تهران برود و درسش را ادامه دهد و «جسورانه از وضعیت امن خود دل می کند تا راهی به زندگی نو و توأم با عشق و هنر بیابد» (میرعابدینی، ۱۳۸۷: ۱۰۹۱). اما پدر اصولاً برای ادامه تحصیل فرزندان چندان ارزشی قائل نیست: «پدر به خاطر ده تومانی که در مدرسه بابت حق ثبت نام و پول سوخت پرداخته بود، زیاد سردماغ نبود» (۹۴). نظر او را در مورد تحصیل، در این قسمت از رمان می توان به خوبی دریافت:

آیدین که دیپلمش را گرفت مادر گفت: اورهان، بیا شیرینی دیپلم آیدین را بخور.
گفتم: ای بابا، صبح تا شب دستمان توی شیرینی و شوری است. تازه مگر قلۀ دماوند را فتح کرده؟

مادر گفت: تو چرا نتوانستی؟

خوب نتوانسته بودم و جوابی هم نداشتم. اما پدر گفت اورهان تا هشت خوانده، خواندن و نوشتن بلد است، بسش است (۳۳).

برخلاف نظر پدر، آیدین از هر فرصتی برای مطالعه استفاده می کند. او که تشنه دانستن است، شب ها «آنقدر این پهلوی آن پهلوی می شد تا همه بخوابند و او در اتاق کتابش را باز کند و هی بخواند و بخواند و بخواند. بعضی وقت ها خیال می کردم دارد ورق های کتاب را می خورد» (۱۶). پدر از این بابت به شدت نگران است و مخالفت هر چه بیشترش را برمی انگیزد، اما آیدین با وجود تمام مخالفت ها و سخت گیری های پدر «تمام وقت خود را با وسواس عجیبی صرف خواندن و نوشتن می کرد... هر چیز را به شعر

برمی‌گرداند... در مدت کوتاهی همه دانستند که شعر از او سرریز می‌کند. رفته‌رفته غذا خوردن، خوابیدن، کتاب‌خواندن، حرف‌زدن و تمام رفتارش حالتی خاص یافت و آوازه‌اش در شهر پیچید» (۱۵۸).

پدر که خود را در برابر آیدین عاجز می‌بیند، باز هم به سراغ ایاز پاسبان می‌رود. او روزی چند جلد از کتاب‌های آیدین را به حجره می‌برد و گاه و بی‌گاه به سراغشان می‌رود، هرچه ورقشان می‌زند، چیزی نمی‌فهمد؛ پس منتظر ایاز می‌نشیند: «[ایاز] گفت پرم را آتش زدی آمدم. - کار واجب داشتم. کتاب‌ها را نشانش داد و گفت: یک نگاهی به اینها بکن. ایاز پاسبان کتاب‌ها را گرفت و نگاهی به اسمشان انداخت و هر سه را یکی یکی در کف دست وزن کرد» (۴۰). وزن کردن کتاب نمادی از جهل است؛ جهل و تاریکی که ایاز گرفتار آن است. ایاز به پدر هشدار می‌دهد که این کتاب‌ها خطرناک‌اند و مغز آدم را فاسد می‌کنند. به دنبال حرف‌های ایاز، مبارزه پدر با مطالعه آیدین به اوج خود می‌رسد و پدر در یک حرکت جاهلانه همراه اورهان مغازه را بی‌موقع می‌بندد و به خانه می‌رود و به اورهان می‌گوید: «هرچه کتاب و دفتر دستک هست بیار بیرون. من به زیرزمین رفتم کتاب‌های روی طاقچه، دفترها و دست‌خط‌ها و کتاب‌های زیر تخت، همه را بیرون آوردم. (۴). پدر و اورهان روی آنها نفت می‌ریزند و به آتشان می‌کشند. این صحنه متأثرکننده به‌وضوح «نمادی از مبارزه با روشنفکری و روشنگری است» (اسحاقیان، ۱۳۸۷: ۸۵). این اتفاق دومین بار زمانی رخ می‌دهد که خورشید می‌گیرد. ترس پدر از خورشیدگرفتگی و تصور جاهلانه مبنی بر اینکه دلیل این کسوف رفتار کفرآمیز اطرافیان اوست، منجر به سوزاندن کتاب‌های آیدین برای بار دوم می‌شود. اعتقاد به خرافات در افکار پدر موج می‌زند و می‌گوید: «این روح شیطان است که می‌سوزد. و به‌راستی شیطان اگر می‌سوخت آن همه سروصدا نداشت» (۵۵). پس از این اتفاق آیدین از خانه می‌رود و تصمیم دارد دیگر به «آن جهنم» بازنگردد. می‌توان گفت زیرزمین پر از کتاب نمادی از ذهنیت آگاه آیدین به روشنگری است که به آتش بیداد استبداد تباه می‌شود. ناگفته پیداست که با پایان شوم زندگی پدر و اورهان، استبداد با این کار خود را نیز در معرض نابودی قرار می‌دهد.

تنها آیدین نیست که از این محیط جهل‌زده زجر می‌کشد؛ این‌بار نوبت استاد دلخون، معلم و راهنمای آیدین است: «پدر گفت: اگر می‌شد این آدم دیوانه را یک کاریش

می‌کردی خوب بود. ایاز گفت: باید فکر کنم. چند روز بعد در شبی که ماه بدر، تمام زمین را روشن کرده بود، سه مأمور به خانه استاد ناصر دلخون ریختند. او را دستگیر کردند و به‌عنوان مخرب اذهان جوانان غیور، تحت‌الحفظ به تهران فرستادند» (۱۵۸). مدتی بعد آیدین خبر اعدام او را در روزنامه می‌خواند. از دست دادن این تکیه‌گاه که به آیدین امیدوار است و آیدین به او دلگرم، برای آیدین سخت و سنگین است.

۶-۴- عدالت و مساوات

عدالت یعنی به هر کس هر آنچه حق اوست داده شود. لیبرالیست‌ها بر این باورند که تمام افراد بشر دارای حقوقی مساوی هستند و این بهره‌مندی از بابت انسان بودن آنهاست. مساواتی که آنان از آن جانب‌داری می‌کنند، مساوات به لحاظ فرصت‌هاست؛ یعنی برای هر کس این امکان وجود داشته باشد که استعدادها و توانایی‌هایش را شکوفا سازد. «باید بخواهیم که به هر کس، در صورت تمایل، فرصتی داده شود که خودش زندگی خویش را شکل دهد» (پوپر، ۱۳۷۷: ۳۶۶).

در رمان، آیدین کسی است که تلاش می‌کند استعدادهای خود را بروز دهد و شکوفا سازد. او که دارای روحی لطیف است، سرچشمه شعر و شاعری را در وجود خود کشف می‌کند و برای پرورش آن نزد استاد ناصر دلخون می‌رود و تا آنجا پیشرفت می‌کند که شعرهایش در روزنامه چاپ می‌شود و از طرف انجمن ادبی پایتخت برایش دعوت‌نامه فرستاده می‌شود (۲۴۱). طی نامه‌ای به خانواده‌اش «نوشته بود که حاضر است در محضر امضا بدهد که هیچ حقی از آن خانواده ندارد. به شرطی که پدر دست از پیگرد بردارد و بگذارد او گوشه‌ای به زندگی‌اش ادامه دهد. و نوشته بود که چرا آدم‌ها خودشان تفرقه ایجاد می‌کنند و این همه از همدیگر بیگانه‌اند، و چرا انسان این‌همه تنه‌است. و همین چیزها» (۱۹۹)

آیدین به اصل برابری انسان‌ها معتقد است و به همین خاطر برخلاف جو حاکم بر جامعه و خانواده، رفتارش با مادر و آیدا مهربان و محترمانه است:

هیچ کس نمی‌پرسید آیدا کجاست؟ مگر آیدین (۹۰)؛ از اینکه دختر را به چوب ببندند تا آدم شود می‌لرزید (۲۰۵)؛ آیدین لبه تخت نشست... گفت: آیدا. آیدا چشم باز کرد، تای خودش را که دید لبخند زد... آیدین گفت: امروز خیلی خوشگل شده‌ای. آیدا خندید... تا آن روز کسی

چنین حرفی بهش نزده بود، و چقدر دلش می‌خواست حالا با آیدین حرف بزند و چقدر آیدین خوب بود (۱۳۶).

اما پدر و اورهان که خود را حاکم بلامنازع خانه می‌پندارند، طوری با مادر و آیدا رفتار می‌کنند که انگار آنها کلفت این خانه هستند «پدر به خاطر آیدا خونش را کثیف نمی‌کرد» (۸۵)؛ «اورهان درست در همان لحظه به خاطر اینکه آیدا جوراب‌ها و لباس او را با دقت نمی‌شوید، یکی خواباند توی صورت آیدا» (۱۲۸).

زمانی که اورهان و جمشید دیلاق بر سر یک سکه طلا دعوا می‌کنند، آیدین پادرمیانی می‌کند و می‌گوید: «سر پول که دعوا نمی‌کنند، نصف کنید» (۶۷) و پس از آن در جریان میراث به‌جا مانده از پدر، حقوق اورهان را رعایت می‌کند: «من هستم تو هم باش، ولی آدم باش». اما برخلاف او اورهان به حق خود قانع نیست و مدام در این فکر است که چگونه پای آیدین را از حجره ببرد و تمام میراث را تصاحب کند؛ و در توجیه کارش می‌گوید: «گفتم: مادر، آدم باید گرگ باشد که بتواند در این بازار دوام بیاورد. این برادر دلش به حال مردم بیشتر از خودش می‌سوزد» (۳۰۰). آیدین با توجه به جامعه حاکم از اینکه به دیگران فرصت بروز و ظهور استعدادها داده نمی‌شود، معترض است و در جایی از رمان خطاب به اورهان می‌گوید: «توی این مملکت پیش از این‌که به سی‌سالگی برسیم تباہ می‌شویم. تو یک‌جور، من یک‌جور، آیدا هم یک‌جور دیگر» (۷۲).

۶-۵- تساهل و مدارا

لیبرالیسم به منافع مردم جامعه یکسان می‌نگرد و حقوق برابری را برای همه قائل است. «لیبرالیسم را می‌توان به‌طور دقیق نگرشی به زندگی و مسائل آن وصف کرد که تأکیدش بر ارزش‌هایی همچون آزادی برای افراد و اقلیت‌ها و ملت‌هاست» (شاپیرو، ۱۳۸۰: ۱۱۴-۱۱۳). این دیدگاه که پیامد اعتقاد به نیک‌نهادی و عقلانی بودن انسان است، تسامح و نفی خشونت را بازمی‌تاباند.

این ویژگی را در شخصیت پدر - که چشم دیدن و توان تحمل نظر مخالف را ندارد - و در شخصیت اورهان نمی‌توان یافت، اما با توجه به تصویری که در رمان از آیدین ارائه می‌شود، بروز این ویژگی در شخصیت او بارز است: «وقتی اتاقش را عوض کردند و ناچار شد مثل آدم‌های تبعیدی در اتاق زیر زمین زندگی کند، هیچ واکنشی نشان نداد.

گذاشت که علناً سر به سرش بگذارند... و وقتی دست‌نوشته‌ها و کتاب‌هایش را کنار حوض به آتش کشیدند، بیشتر مجذوب کار خود شد و تصمیم گرفت که از نو همه آنها را به دست آورد» (۱۵۰). روحیه تساهل حق بیان نظرات مخالف را برای دیگران در نظر می‌گیرد. زمانی که آیدین داستان زندگی‌اش را برای خانواده ارمنی میرزایان تعریف می‌کند: «صدایش زنگی از خشم داشت، اما همه چیز را بی طرفانه و با آرامش نقل می‌کرد، انگار برای کسی دیگر این اتفاق روی داده‌است» (۱۸۹).

با توجه به جو حاکم و نظر پدر در مورد ازدواج آیدا و تعصب او در این زمینه، آیدین با دیدی باز به این موضوع نگاه می‌کند و به آیدا می‌گوید: «تو دیگر خیلی بزرگ شده‌ای. باید هر تصمیمی که می‌خواهی بگیری خودت بگیری. از هیچ نترس. من امروز تو را دیدم که جلو کارخانه داشتی گریه می‌کردی. ولی چرا ترسیده بودی؟ کاش سوار ماشینش می‌شدی و باش حرف می‌زدی. آقای آبادانی حتماً تو را دوست دارد و می‌خواهد تو را از اینجا ببرد» (۱۳۶).

با دارا بودن همین ویژگی است که هرچند دلش می‌خواهد تمام وقتش را به مطالعه و سرودن شعر اختصاص دهد، به احترام صحبت‌های مادر و خواست پدر حاضر می‌شود عصرها به حجره برود: «آیدین گفت: باشد می‌روم. اما موقتاً. فقط به خاطر دل شماها. از روز بعد آیدین عصرها به حجره می‌رفت و شب همراه پدر و اورهان بازمی‌گشت» (۱۱۹). آیدین مسلمان است، ولی برای خانواده میرزایان که ارمنی و مسیحی‌اند احترام زیادی قائل است و با دختر خانواده (سورملینا) ازدواج می‌کند (۲۶۳) که نشان‌دهنده دیدگاه تساهلی او در این زمینه است.

۷- نتیجه‌گیری

معروفی در رمان سمفونی مردگان در پی به تصویر کشیدن مصائبی است که یک فرد در پی دستیابی به آزادی و حق انتخاب در یک جامعه پدرسالار و حکومت توتالیتر با آن مواجه است. فضای حاکم بر این رمان تحت تأثیر افکار لیبرالیستی نویسنده نوشته شده‌است. آیدین قهرمان داستان و تا حد زیادی دارای ویژگی‌های انسان آرمانی این گفتمان است. شخصیت‌ها را در این رمان می‌توان در سه گروه جا داد: گروه اول که در

قالب پدر و ایاز نمود پیدا می‌کنند، نماد جامعهٔ پدرسالار و حکومت خودمدارند. آنان هیچ مخالفتی را بر نمی‌تابند و سرسختانه در حفظ شرایط موجود در تلاش هستند. گروه دوم افراد خاموش و بی‌صدا و پیروی هستند که مجال استبداد را برای مستبدان فراخ می‌کنند؛ اورهان، مادر و تا حدود زیادی آیدا نمایندهٔ این گروه‌اند. در گروه سوم آیدین قرار دارد که برای دستیابی به اهداف خود و به دست آوردن حق آزادی و انتخاب در برابر پدر می‌ایستد و خواهان گشودن راهی نو و روشن در زندگی سرد و مردهٔ خانوادهٔ اورخانی است. آیدین در این راه تمام تلاش خود را به کار می‌گیرد؛ اما این راه، راه پرخطری است و آرامش ظاهری زندگی‌اش را بر هم می‌زند، زیرا در مقابلش اتحاد پدر و ایاز و بعد از پدر اورهان قرار دارد که با جدیت تمام راه پدر را ادامه می‌دهد و چون پدر دست دوستی ایاز پاسبان را می‌فشارد و به‌عنوان عقل منفصل از او مشورت و یاری می‌گیرد. سرانجام در جدال بین آیدین روشنفکر و جامعهٔ پر از تیرگی و جهل و خرافه‌پرستی، آیدین شکست می‌خورد و نور وجودش بی‌فروغ می‌شود، اما در آخر با سرگذشتی که برای اورهان رقم می‌خورد مشخص می‌شود اورهان با نابودی آیدین در واقع خود را نیز نابود کرده‌است. نویسنده در این رمان تلاش کرده‌است آرمان‌های گفتمان لیبرالیستی را در وجود آیدین، نماد انسان آرمانی این گفتمان، به نمایش بگذارد.

منابع

- آربلاستر، آنتونی (۱۳۷۷)، *لیبرالیسم غرب: ظهور و سقوط، ترجمهٔ عباس مخبر*، تهران: مرکز. اسحاقیان، جواد (۱۳۸۷)، *از خشم و هیاهو تا سمفونی مردگان*، تهران: هیلا.
- بحرانی، محمدحسین (۱۳۸۸)، *طبقه متوسط: تحولات سیاسی در ایران معاصر (۱۳۲۰-۱۳۸۰)*، تهران: آگاه.
- برزین، سعید (۱۳۷۸)، *زندگی‌نامهٔ سیاسی مهندس مهدی بازرگان*، تهران، مرکز.
- برلین، آریا (۱۳۸۰)، *چهار مقاله دربارهٔ آزادی*، ترجمهٔ محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲)، *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران (دورهٔ جمهوری اسلامی)*، تهران: نگاه معاصر.
- بویبو، نوپرتو (۱۳۷۶)، *لیبرالیسم و دموکراسی*، ترجمهٔ بابک گلستان، تهران: چشمه.
- بوردو، ژرژ (۱۳۸۳)، *لیبرالیسم*، ترجمهٔ عبدالوهاب احمدی، تهران: نی.

- بهارلو، محمد (۱۳۶۹)، «تصنیف ناهماهنگ»، ماهنامه کلک، شماره ۳، صص ۱۳۷-۲.
- بهبهانی، سیمین (۱۳۷۰)، «سمفونی مردگان»، ماهنامه کلک، شماره ۳، صص ۱۴۵-۱۳۹.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۷۶)، درس این قرن، ترجمه علی پایا، تهران: سروش.
- _____ (۱۳۷۷)، جامعه باز و دشمنانش، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
- _____ (۱۳۸۰)، سرچشمه‌های دانایی و نادانی، ترجمه عباس باقری، تهران: نی.
- سارتر، ژان پل (۱۳۷۶)، اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه مصطفی رحیمی، تهران: نیلوفر.
- سندل، مایکل (۱۳۷۴)، لیبرالیسم و منتقدان آن، ترجمه احمد تدین، تهران: سازمان انتشارات علمی و فرهنگی.
- سورانی، روح‌انگیز (۱۳۸۲)، آزادی در نظر ژان پل سارتر، پایان‌نامه کارشناسی ارشد فلسفه، دانشگاه اصفهان.
- شاپیرو، جیکوب سالوین (۱۳۸۰)، لیبرالیسم: معنا و تاریخ آن، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: مرکز.
- شی‌یرمر، جرمی (۱۳۷۷)، اندیشه سیاسی کارل پوپر، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: طرح نو.
- صلاحی، ملک‌یحیی (۱۳۸۳)، اندیشه‌های سیاسی غرب در قرن بیستم، چاپ دوم، تهران: قومس.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۸۰)، درس‌های فلسفه اخلاق، ترجمه منوچهر صاعی دره‌بیدی، تهران: نقش و نگار.
- لچت، جان (۱۳۷۷)، پنجاه متفکر معاصر از ساختگرایی تا پسامدرنیته، ترجمه محسن حکیمی، خجسته.
- معروفی، عباس (۱۳۶۹)، «گفتگو با عباس معروفی»، ماهنامه کلک، شماره ۱۱-۱۲، صص ۲۸۷-۲۷۲.
- _____ (۱۳۸۶)، «گفتگو با عباس معروفی»، هفته‌نامه شهر هشتم، شماره ۶، صص ۵۶-۵۲.
- _____ (۱۳۸۹)، سمفونی مردگان، تهران: ققنوس.
- _____ (۱۳۹۰)، «گفتگو با عباس معروفی»، هفته‌نامه ایرانیان کانادا، شماره ۱۷۷، صص ۱۴۵-۱۳۷.
- مک‌کواری، جان (۱۳۷۷)، فلسفه وجودی، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۸۷)، صدسال داستان‌نویسی ایران، تهران: چشمه.
- نصری، عبدالله (۱۳۷۶)، سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

همپتن، جین (۱۳۸۰)، *فلسفه سیاسی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.

هی‌وود، اندرو (۱۳۷۱)، *درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: وزارت خارجه.

یاوری، حورا (۱۳۸۶)، «گوش سوم روانکاو و تکنیک‌های روانکاو در ادبیات داستانی ایران»، *پژوهشنامه فرهنگستان هنر*، شماره مرداد و شهریور، صص ۱۳۳-۱۲۰.

یکتا مهبوزانی، الهام (۱۳۸۴)، *ازل تا ابد: درون‌کاوی رمان سمفونی مردگان*، تهران: ققنوس.